

راهبرد امنیتی آلمان در غرب آسیا و پیامدهای آن برای جمهوری اسلامی ایران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۱/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۳/۲۰

امیرمحمد حاجی یوسفی*

بهزاد احمدی لفورکی**

چکیده

در این مقاله این سوال مطرح شده است که چه عواملی موجب شده آلمان نقش آفرینی امنیتی جدید و جدی تری در غرب آسیا داشته باشد و این چه تهدیدها و فرصتهایی برای جمهوری اسلامی ایران در پی دارد؟ برای پاسخ به این پرسش، نویسندگان این مقاله نخست نگاهی به سیاست خارجی آلمان و پیشرانهای مهم آن انداخته‌اند. سپس سیاست خارجی آلمان در قبال غرب آسیا و متغیرهای تأثیرگذار بر آن را بررسی کرده‌اند. در این راستا، بر اساس اسناد بالادستی آلمان نظیر راهبرد امنیت ملی آن در سال ۲۰۱۶ به اهداف و ابزارهای عمدتاً امنیتی این کشور در منطقه پرداخته شده است. در پایان نیز پیامدهای نقش آفرینی آلمان در غرب آسیا برای جمهوری اسلامی ایران مورد بررسی قرار گرفته است.

واژگان کلیدی: آلمان، امنیت، راهبرد، غرب آسیا، ایران، تهدید، فرصت.

am-yousefi@sbu.ac.ir

* دانشیار علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دانشگاه شهید بهشتی

b_ahmadilafuraki@sbu.ac.ir

** دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه شهید بهشتی (نویسنده مسئول)

فصلنامه مطالعات راهبردی • سال بیست و یکم • شماره اول • بهار ۱۳۹۷ • شماره مسلسل ۷۹

مقدمه

امروزه آلمان ایفاگر نقشی کلیدی در حل بحران یورو است و در درازمدت، پروژه همگرایی اروپایی بدون نیروی پیشبرنده آلمان و به‌ویژه قدرت اقتصادی آن ره به جایی نخواهد برد. از اوکراین تا لیبی و سوریه و از بازار داخلی تا سیاست خارجی و امنیتی مشترک اروپایی، دول غربی از آلمان انتظار دارند تا به ایفای نقشی قابل پیش‌بینی، قاطع و سازنده از نگاه آنها بپردازد و از وضعیت قدرتی صلح‌جو^۱ و ایفای نقش دسته‌چک^۲ خارج شده و مسئولیت‌های سخت امنیتی نظیر اقدام نظامی را نیز پذیرا شود (Heiko Maas, 2018). در چنین فضایی، دولت آلمان و به‌خصوص دستگاه سیاست خارجی آن، مدت‌ها تحت فشار بود تا با تبیین اصول سیاست خارجی جدید خود، از ابهام‌ها درباره اهداف سیاست خارجی این کشور بکاهد و به‌ویژه در زمینه نظم و امنیت بین‌المللی، با پذیرش مسئولیت بیشتر به ایفای نقش بپردازد؛ موضوعی که برای اولین بار به شکل رسمی توسط یواخیم گاوک، رئیس‌جمهور آلمان، در کنفرانس امنیتی مونیخ در سال ۲۰۱۴ مطرح شد و از لزوم تحول در سیاست خارجی برلین و تجدیدنظر در تحفظ تاریخی آن در استفاده از قدرت نظامی و مداخله نظامی سخن به میان آمد (Gauck, 2014).

این تحول هرچند تا تحقق کامل ابعاد مختلف آن راه درازی را در پیش دارد، اما تبدیل شدن آلمان به قدرتی جهانی و بازیگر فعال ژئوپلیتیکی می‌تواند به معنای مداخله بیشتر آن در بحران‌های جهانی یا حداقل مناطق پیرامونی و درگیری هرچه بیشتر آن با مسائلی چون تروریسم، مهاجرت، ثبات منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، مواد مخدر و... باشد؛ امری که تأثیر جدی بر سیاست‌های آلمان در قبال غرب آسیا و به‌تبع آن، بر جمهوری اسلامی ایران خواهد گذاشت. در مقایسه با دیگر قدرت‌های اروپایی نظیر بریتانیا و فرانسه، آلمان به‌شکل تاریخی به‌جای غرب آسیا یا شمال آفریقا، بیشتر بر روی اروپا و به‌خصوص شرق آن متمرکز بوده و منطقه وانا^۳ برای آن اهمیتی

1. Peaceful power

۲. چون آلمان به شکل سنتی از ایفای نقش نظامی در مداخلات نظامی غرب به رهبری آمریکا در مناطق مختلف دنیا طفره رفته و بیشتر تلاش کرده است تا عهده‌دار هزینه‌های مالی و پشتیبانی شود، به این ویژگی یعنی دسته‌چک برای پرداخت هزینه‌ها معروف شده است.
 ۳. نویسندگان بر این باورند که نام اختصاری وانا (WANA) برگرفته از حروف اول غرب آسیا (West Asia) و شمال آفریقا (North Africa) به‌خوبی می‌تواند به‌عنوان واژه‌ای ایرانی جایگزین منا (MENA) که بیشتر مورد استفاده اروپاییان و ادبیات آنها درباره منطقه است، شود.

ثانویه داشته است (Gabriel, 2017). اما با گذشت زمان، می‌توان شاهد رگه‌هایی از سیاست خارجی مستقل آلمان در قبال این منطقه به‌واسطه افزایش اهمیت آن بود. بر این اساس، لازمه درک نقش امنیتی آلمان در غرب آسیا، شناخت تحول در اصول و بنیان‌های سیاست خارجی این کشور است که به تبع خود، سیاست آن را در قبال غرب آسیا نیز تحت تأثیر قرار داده است. بر این اساس، پرسش اصلی این پژوهش این است که چه عواملی موجب شده آلمان نقش آفرینی جدید و جدی‌تری در غرب آسیا داشته باشد و این چه تهدیدها و فرصت‌هایی برای جمهوری اسلامی ایران در پی دارد؟. برای پاسخ به این پرسش، بر اساس تبیین اسنادی و روش تحلیلی-تاریخی، نخست نگاهی به سیاست خارجی آلمان و پیشران‌های مهم آن انداخته می‌شود. در ادامه، سیاست خارجی آلمان در قبال غرب آسیا بررسی می‌شود و اینکه در چارچوب چه متغیرهای تأثیرگذاری باید به سیاست خارجی آلمان در قبال منطقه نگریست و آن را ارزیابی کرد. در این راستا، براساس اسناد بالادستی آلمان نظیر راهبرد امنیت ملی آن در سال ۲۰۱۶ به اهداف و ابزارهای عمدتاً امنیتی آلمان در منطقه پرداخته خواهد شد. در پایان نیز پیامدهای نقش آفرینی آلمان در غرب آسیا برای جمهوری اسلامی ایران تبیین خواهد شد. هدف این مقاله، فراهم کردن سطح شناختی لازم برای درک سیاست آلمان در وانا و سیاست‌گذاری در قبال آن است. بنابراین، مقاله ماهیتی راهبردی دارد و تلاش می‌کند تا در زمینه پیشبرد روابط دو کشور و همگرایی‌ها و واگرایی‌های احتمالی آنها در غرب آسیا توصیه‌هایی نیز ارائه کند.

الف. پیشران‌های سیاست خارجی آلمان فدرال

سیاست خارجی آلمان فدرال در هزاره سوم مبتنی بر تعهد به بنیان‌های باقی‌مانده از جنگ سرد و تداوم این بنیان‌ها، ضمن تغییر در نحوه اجرای تعهدات به‌خاطر تغییرات در محیط پیرامونی است. تنها عنصر جدید افزوده‌شده به بنیان‌های فوق، طرح مفهوم «مسئولیت بیشتر» است که به‌نوعی آلمان را به یک «قدرت جهانی درحال انتظار»^۱ تبدیل می‌کند (SWP & GMF, 2013: 12). طرح این مفهوم از آنجا ناشی می‌شود که جهانی شدن، دنیایی چندمرکزی^۲ را به‌وجود آورده که

1. Global Power in Waiting
2. Polycentric

چالش‌های متعددی را برای آلمان ایجاد کرده است. آلمان به‌عنوان بازیگری منتفع از یک نظم باز بین‌المللی غربی مبتنی بر همکاری و اصول اقتصاد بازار، منافع خود را در تداوم چنین نظامی می‌بیند و نسبت به هرگونه اخلال در آن به‌شدت حساس و آسیب‌پذیر است؛ بنابراین، محافظت از این نظم و انطباق با آن جزو اهداف حیاتی و بسیار راهبردی آلمان است (SWP & GMF, 2013: 13) و این پیشران می‌تواند عاملی باشد که به تغییر در بنیان‌های سیاست خارجی آلمان بینجامد. در واقع، نظم مذکور ضامن تداوم مولفه‌های اقتصادی و توسعه ملی به‌عنوان مبنای قدرت ملی در کشورهایمانند آلمان است و پارادایم مسئولیت بیشتر باید بیش از هر چیز در راستای تحقق منافع آلمان در این زمینه باشد.

۱. پیشران‌های داخلی

الف. انعکاس احساس گناه به خاطر جنگ جهانی دوم یا «دیگر جنگ هرگز»^۱ در قانون اساسی: اساس قانون اساسی آلمان برگرفته از احساس گناه به خاطر جنگ جهانی دوم است و بر این اساس، کنترل دقیقی بر قوه مجریه دارد و از تمام دولت‌های فدرال می‌خواهد تا نسبت به رعایت حقوق بشر، تضمین صلح بین‌المللی و تعقیب سیاست مبتنی بر بین‌الملل‌گرایی مبتنی بر همکاری سخت‌گیر باشند. از نظر رویه‌ای نیز قانون اساسی آلمان به گونه‌ای است که اجازه می‌دهد تا دولت فدرال صلاحیت‌های خود را به نهادهای بین‌المللی نظیر اتحادیه اروپا، ناتو و سازمان ملل واگذار کند. طبق ماده ۲۳ قانون اساسی آلمان، رسیدن به اروپای متحد، هدفی ملی است که تأییدکننده بین‌الملل‌گرایی مذکور است (Harnisch, 2012: 79-80).

ب. ارزش‌های مندرج در قانون اساسی آلمان: همان‌طور که گفته شد، رعایت حقوق بشر، تضمین صلح بین‌المللی، تعقیب سیاست مبتنی بر بین‌الملل‌گرایی مبتنی بر همکاری و ارزش‌های مصرح در حقوق اروپایی و حقوق بین‌الملل در جهت‌دهی و شکل‌گیری سیاست خارجی آلمان تأثیر بسزایی دارند (Deutsche Grundgesetz, 1949: 1-19). در واقع، تجربه تاریخی آلمان از دو جنگ به نحوی در قانون اساسی این کشور انعکاس یافته که به آلمان ماهیتی بیشتر هنجاری و مدنی می‌دهد تا یک قدرت مبتنی بر سیاست واقع‌گرای.

1. Nie Wieder Krieg

ج. فرهنگ سیاسی خودمحدودساز: پیشران مهم داخلی دیگر سیاست خارجی آلمان، افکار عمومی این کشور و تجربه و احساس به جامانده از جنگ جهانی دوم و موضوعی چون هلوکاست است. علاوه بر تأثیری که افکار عمومی در نتیجه انتخابات و پیروزی احزاب دارد، شواهد برگرفته از نظرسنجی‌های انجام شده، نشان می‌دهد که جامعه آلمان هنوز مقید به فرهنگ سیاسی خودمحدودساز^۱ است؛ به این معنا که در حوزه نظامی و مداخله نظامی تحفظ جدی دارد و برای حل منازعات ابزارهای غیرنظامی نظیر تحریم‌ها را ترجیح می‌دهد. در کل، نظر به سابقه تاریخی آلمان و شروع بیش از سه جنگ در دو قرن اخیر، افکار عمومی نگرشی محافظه‌کارانه نسبت به ایفای نقش پررنگ آلمان در عرصه سیاست خارجی و امنیتی دارد و بر سمت‌وسوی این سیاست تأثیری جدی می‌گذارد (Harnisch, 2012: 81-82).

د. حفظ قدرت اقتصادی آلمان به واسطه نظم اقتصادی سیاسی بین‌المللی کنونی: موفقیت اقتصادی آلمان و رفاه اجتماعی آن تا اندازه زیادی مدیون توانایی صادرات خدمات و کالا، سرمایه‌گذاری خارجی و بهره‌برداری از فرصت‌های اقتصادی منطقه‌ای و جهانی است (Das Weißbuch, 2016: 6-7). در آلمان یک چهارم کل موقعیت‌های شغلی وابسته به صادرات است و در بخش صنعت، نیمی از شغل‌های موجود به‌خاطر صادرات ایجاد شده‌اند. چهار پنجم درآمدهای صادراتی ناشی از بخش خودروسازی، ماشین‌ها و ابزارهای صنعتی، بخش الکترونیک و بخش محصولات شیمیایی و دارویی است و تقریباً بیش از ۳۶۰۰۰ شرکت آلمانی بیش از یک تریلیون یورو در خارج از مرزهای آلمان سرمایه‌گذاری کرده‌اند. این آمار مختصر به خوبی نشان می‌دهد که اقتصاد آلمان تا چه اندازه وابسته به توانایی این کشور برای صادرات محصولات و خدمات، تضمین امنیت سرمایه‌گذاری در خارج و تضمین انتقال سود سرمایه‌گذاری به داخل و در کل حفظ نظم سرمایه‌داری لیبرال است. این موضوع، آلمان را در برابر تهدیدهای خارجی و خطرات امنیتی بسیار آسیب‌پذیر می‌کند و از این رو، به سیاست خارجی و امنیتی این کشور اهمیت دو چندان می‌بخشد. در مجموع، اقتصاد آلمان انتظار دارد تا سیاست خارجی و امنیتی این کشور بتواند از عهده سه مسئولیت مهم برآید: حفاظت بلاواسطه از اموال و افراد آلمانی، تضمین دسترسی به مواد خام و چرخه‌های عرضه

و تقاضا و ایجاد پیرامون امن، پایدار و پویای بین‌المللی در راستای تحقق اقتصاد بازار لیبرال (Mair, 2017: 1).

۲. پیشران‌های خارجی

الف. روابط فرآتلانتیکی: در ارتباط با روابط فرآتلانتیکی، آلمان در بهترین حالت شاید تنها در زمینه اقتصادی خواستار محدودسازی گزینه‌های آمریکا و قادر به انجام چنین کاری باشد، وگرنه در حوزه امنیتی که شکاف قدرت بسیار زیاد است. حمایت آلمان از سیاست دفاعی و امنیتی مشترک^۱ و طرحی چون «طرح مشارکت و سرمایه‌گذاری فرآتلانتیکی»^۲ بیشتر از اینکه ابزارهایی برای موازنه در برابر آمریکا باشند، بنیانی برای «آتلانتیک‌گرایی» جدید و مشارکت واقعی با آمریکا بر اساس قدرت بیشتر اروپا یا به تعبیر دیگر، قدرت بیشتر آلمان هستند. بنابراین، سیاست همراهی با آمریکا - البته نه همراهی کامل - در راستای حفظ نظم جهانی همچنان از ارکان سیاست خارجی آلمان باقی خواهد ماند (Hellman, 2002: 1-8).

ب. همگرایی اروپایی: آلمان فدرال در دو سطح سیاسی و اقتصادی، بنیان سیاست خارجی خود را اروپا تعریف کرده است. آلمان به دنبال راهی است که از اروپا بهره‌مند شود و همگرایی را منبع قدرت خود می‌داند. این کشور تأثیرگذاری خود را در چارچوب یک اتحادیه اروپایی استوار میسر می‌داند و به دنبال ایفای نقش در تحولات اروپایی و جهانی در قالب یک اتحادیه اروپایی یکپارچه است. این تعریف از آلمان و جایگاه آن در اتحادیه اروپایی نشان می‌دهد که برلین ضمن پذیرش مسئولیت‌های خود به عنوان رهبری که به دنبال مدیریت تحولات اروپا و نه سلطه بر آن است، ایفای نقش خواهد کرد و قدرت خود را در درون اتحادیه و نه در خارج یا علیه آن تعریف خواهد کرد (Steinmeier, 2015).

ج. مسئولیت بیشتر جهانی در حفظ نظم بین‌المللی غرب‌محور: اما پیشران جدیدی که باید به بنیان‌های سیاست خارجی آلمان فدرال افزود، مسئله «مسئولیت بیشتر» است. آنچه این کشور را وادار به پذیرش مسئولیت‌های بیشتر در عرصه جهانی می‌کند، وقوع بحران‌های متعدد، تغییر نظم

1. CDSP

2. TTIP

اروپایی، تغییر نظم جهانی و دیگر تحولات ناشی از جهانی شدن و جابه‌جایی‌های قدرت است (Das Weißbuch, 2016: 22-24). در این چارچوب، آلمان در قامت قدرتی جهانی خود را مجبور به پرداختن به سه چالش کلیدی می‌بیند: مدیریت بحران، نظم نوظهور جهانی و آینده اروپا و جایگاه آلمان در این قاره. امروزه تحت فشار ایالات متحده، انگلیس و تا حدی فرانسه، آلمان خود را در شرایطی می‌بیند که باید مسئولیت بیشتری را در قبال مناطق پیرامونی این قاره به‌ویژه وانا برعهده گیرد و هزینه‌های مدیریت بحران و ایجاد ثبات در این مناطق را بپردازد و از سواری مجانی سالیان گذشته دست بکشد (Garton Ash, 2011).

د. نگاه به شرق و اهمیت روابط با روسیه و چین: «است‌پولیتیک»^۱ یا «سیاست نگاه به شرق» در گام نخست و بیشتر ناظر بر روسیه و در گام دوم ناظر بر چین است. روابط آلمان با روسیه نوعی از خاص بودن را با خود دارد که برخاسته از نوعی احساس قرابت تاریخی - فرهنگی با روس‌ها، مسئولیت تاریخی آلمان در قبال شرق اروپا و جایگیری فرهنگ آلمانی بین فرهنگ روسی و غرب اروپاست (Trenin, 2013: 2). روابط با چین هرچند از چنین ریشه‌های تاریخی، فرهنگی و سیاسی سود نمی‌برد، به‌لحاظ گستره روابط و سرعت افزایش آن از بُعد اقتصادی و در سال‌های اخیر از بُعد سیاسی حائز اهمیت است (Schnellbach & Man, 2015: 3). درکل، این دو کشور به‌لحاظ ژئواکونومیکی و ژئوپلیتیکی دارای ارزش استراتژیک برای آلمان هستند و سیاست نگاه به شرق به‌خاطر منافع اقتصادی، حفظ نظم و ثبات بین‌المللی به‌خصوص از بعد امنیتی و اقتصاد سیاسی بین‌الملل و تداوم چندجانبه‌گرایی و گسترش آن، جایگاهی کلیدی در سیاست خارجی آلمان داشته و در سال‌های پیش‌رو پراهمیت‌تر نیز خواهد شد (Stent, 2015).

ب. سیاست خارجی آلمان در قبال غرب آسیا

صحبت از سیاست آلمان فدرال در قبال غرب آسیا و منافع آن در این منطقه، نسبتاً جدید است و هر دو یعنی سیاست و منافع از مباحث جدید در سیاست خارجی این کشور هستند و به موازات تحول در سیاست خارجی آلمان می‌توان شاهد رگه‌هایی از سیاست آن در قبال منطقه غرب آسیا با مطرح‌شدن منافع صرفاً آلمانی بود. بر این اساس، باید گفت که هرچند آلمان

فدرال بعد از جنگ جهانی دوم سیاست مشخصی را در قبال رژیم صهیونیستی داشته و یا از طرح‌های سیاسی در قبال ایران و برنامه‌های فرهنگی و اجتماعی در قبال جهان عرب بهره برده، تا اوایل دهه ۱۹۹۰ اصولاً فاقد سیاست در مورد غرب آسیا یا تعریف واضح از منافع در این منطقه بوده است (Perthes, 2004: 15). علت عمده این امر به این موضوع مهم بازمی‌گردد که در تاریخ آلمان، منطقه غرب آسیا برای آن از اهمیت ژئواستراتژیک و راهبردی برخوردار نبوده است. در مقایسه با دیگر قدرت‌های اروپایی نظیر بریتانیا و فرانسه، آلمان به شکل تاریخی به جای غرب آسیا یا شمال آفریقا، بیشتر بر روی اروپا و به خصوص شرق آن متمرکز بوده و منطقه غرب آسیا برای آن اهمیتی ثانویه داشته و ابزاری برای تحت فشار قراردادن لندن و پاریس در نظر گرفته می‌شده است (احمدی، ۱۳۹۴: ۱۰۲-۹۸).

اما با گذشت نزدیک به یک قرن از زمان تأسیس کشور آلمان و به واسطه تحولات در نظام بین‌المللی و به‌ویژه نظم اروپایی و تحولات در غرب آسیا، رفته‌رفته می‌توان شاهد افزایش اهمیت غرب آسیا از نظر امنیتی و اقتصادی برای این کشور بود. محرک اصلی در پیدایش سیاست خارجی آلمان در قبال غرب آسیا، تغییر در پیرامون استراتژیک آن است. در پیرامون جدید آلمان فدرال، جهانی شدن دنیایی چندمرکزی را به وجود آورده که چالش‌های متعددی را برای این کشور ایجاد کرده است. آلمان به‌عنوان بازیگری منتفع از نظم باز بین‌المللی غربی مبتنی بر همکاری و اقتصاد بازار و هژمونی آمریکا، منافع خود را در تداوم چنین نظامی می‌بیند و نسبت به هرگونه اختلال در آن حساس و آسیب‌پذیر است. بنابراین، محافظت از این نظم و انطباق با آن جزو اهداف راهبردی آلمان است و این پیش‌ران عاملی است که به تغییر در بنیان‌های سیاست خارجی آلمان و از جمله سیاست آن در قبال منطقه غرب آسیا انجامیده است (Das Weißbuch, 2016: 28-34). در واقع، آلمان به‌واسطه تحولات زیر مجبور شده است تا به سمت اتخاذ سیاستی خاورمیانه‌ای گام بردارد:

۱. گسترش ژئوپلیتیک اتحادیه اروپا و ماهیت پویا یافتن آن و هم‌مرز شدن با کشورهای چوچون ایران و عراق که باعث شده آلمان نیز کشوری مدیترانه‌ای به حساب آید؛
۲. نقش پررنگ برلین در سیاست‌های اتحادیه اروپا نظیر سیاست خارجی و امنیتی مشترک و سیاست امنیتی و دفاعی مشترک اروپا؛

۳. پرننگ شدن نقش این کشور در راهبردهای اتحادیه اروپا در قبال منطقه وانا نظیر روند بارسلون، سیاست همسایگی، مشارکت اروپا- شورای همکاری خلیج فارس و مشارکت در فرایند صلح خاورمیانه؛

۴. عامل آمریکا و عقب‌نشینی آن از ایفای نقش اصلی در غرب آسیا و اتخاذ راهبرد موازنه از راه دور و خواست این کشور برای ایفای نقش بیشتر اتحادیه اروپا در غرب آسیا؛

۵. برهم خوردن محیط همسایگی امن رژیم صهیونیستی و تهدید امنیت آن؛

۶. تهدیدات فزاینده ریشه گرفته از وانا بعد از بهار عربی؛

۷. نگرانی جدی از قدرت گرفتن جریان‌های افراطی اسلام‌گرا؛

۸. افزایش هرچه بیشتر وزن امنیتی منطقه غرب آسیا؛

۹. برهم خوردن آرایش صحنه در معادلات سیاسی، استراتژیک و امنیتی منطقه و تغییر در موازنه و بلوک‌بندی قدرت و نامعلوم‌بودن آرایش و بلوک‌بندی جدید؛

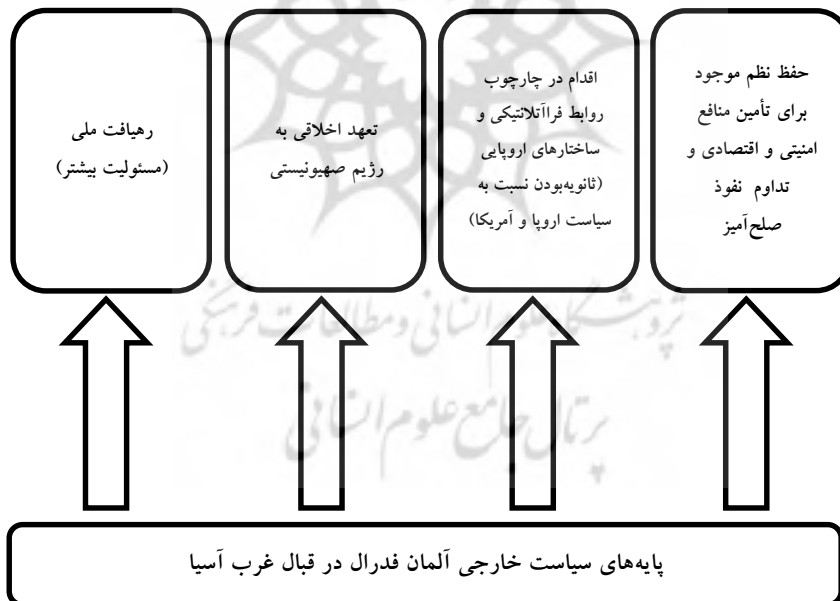
۱۰. اضافه‌شدن گروه‌ها و بازیگران جدید سیاسی و امنیتی اغلب غیردولتی به بازیگران قدیم منطقه‌ای؛

۱۱. امنیت و ثبات انرژی و منافع اقتصادی به ویژه بعد از بحران مالی ۲۰۰۸ (Perthes, 2004: 16-19).

این گام برداشتن را البته نباید به معنای اتخاذ سیاستی مستقل و روشن یا حضوری فعال در غرب آسیا تفسیر کرد. در واقع، هرچند در این دوره آلمان از ۱۹۹۸ به بعد مشارکت فعالی در روند صلح خاورمیانه دارد؛ در بحران سوریه در کنار ائتلاف به رهبری آمریکا قرار می‌گیرد؛ در مذاکرات هسته‌ای ایران با گروه ۵+۱ نقش فعالی را ایفا می‌کند؛ به بهانه مبارزه با داعش در اقلیم کردی عراق حضور نظامی می‌یابد؛ در زمینه تحولات منطقه‌ای تعامل نزدیکی با ترکیه دارد و با افزایش تنش‌ها بین ایران و عربستان به دنبال میانجی‌گری بین این دو بر سر یمن و به طور کلی، بر سر نحوه توازن قدرت منطقه‌ای است که اتفاق بسیار مهمی در سیاست خارجی این کشور محسوب می‌شود، باز شاهدیم که سیاست خارجی آلمان در غرب آسیا بیش از هرچیز تحت تأثیر بی‌علاقگی آن برای ایفای نقش در این منطقه، روابط استراتژیکش با ایالات متحده، حفظ و مراقبت از روابط ویژه‌اش با رژیم اسرائیل، موازنه قدرت بین اروپا و روسیه و

سیاست‌های کلان خارجی و امنیتی اتحادیه اروپایی است. با این حال، نقش آن در منطقه فعال‌تر شده و به‌ویژه در اصلاح سیاست‌های اتحادیه اروپا در قبال منطقه مدیترانه و ایجاد زمینه جدید برای روابط با دولت‌های عربی اقدام و به‌شکل ملموس، یکی از سیاست‌های دوران بیسمارک در قبال خاورمیانه یعنی ایفای نقش میانجیگر را احیا کرده است.

در واقع، سیاست آلمان در مورد منطقه غرب آسیا بعد از اتحاد مجدد همچنان تداوم سیاست دوران جنگ سرد در کنار یک تغییر اساسی به‌خصوص در یک دهه اخیر ذیل عنوان «مسئولیت بیشتر» با ویژگی‌های بیشتر ملی است که بروزهای ژئوپلیتیکی آلمان در منطقه را اجتناب‌ناپذیر کرده است. این تغییر مهم ناشی از استقلال نسبی آلمان در زمینه سیاست خارجی، اهمیت یافتن آن در روابط قدرت جهانی، بازیابی ابزارهای تأثیرگذاری چون قدرت نظامی و درخواست از آلمان برای ایفای نقشی فراتر از نقش مالی و پشتیبانی در برخورد با چالش‌های امنیتی فراروی غرب است (احمدی، ۱۳۹۴: ۱۰۵).



نمودار ۱. پایه‌های سیاست خارجی آلمان فدرال در قبال غرب آسیا بعد از اتحاد مجدد

(احمدی، ۱۳۹۴: ۱۰۵)

۱. ابزارهای امنیتی - سیاسی آلمان برای تأثیرگذاری بر امنیت غرب آسیا

علاوه بر ابزارهای دیپلماتیک، اقتصادی و فرهنگی که آلمان سال‌ها از آنها در قبال غرب آسیا بهره می‌گیرد، طبق سند راهبرد امنیت ملی^۱ آلمان در سال ۲۰۱۶، بسیاری از تهدیدهای فراروی امنیت ملی این کشور ریشه خارجی دارند. بنابراین، ثبات‌سازی در پیرامون بین‌المللی به‌خصوص پیرامون بلاواسطه اروپا طبق رهیافت پیشگیرانه در قبال امنیت، از اولویت‌های امنیت ملی آلمان است (Das Weißbuch, 2016: 27-28). این بخش از استراتژی مذکور توجیه بسیار خوبی هم برای افکار عمومی داخل آلمان و هم برای افکار عمومی خارج در زمینه هرگونه مداخلات خارجی آلمان در حال و آینده خواهد بود. سند مذکور از پیشگیری از بحران، ایجاد ثبات و تحکیم صلح به‌عنوان اقدامات لازم در این حوزه نام برده و ابزارهای مناسب آن را هم نظامی و هم غیرنظامی دانسته و البته به ابزارهای نظامی نظیر مداخله در منازعات (طبق حقوق بین‌الملل) برای ایجاد فرصت برای دیپلماسی اولویت داده است (Das Weißbuch, 2016: 49). در استراتژی امنیت ملی آلمان در این زمینه تأکید شده که آلمان به سرکایش در مدیریت منازعات به شکل مستقل و توسط خود آنها کمک خواهد کرد؛ یعنی حلقه اول مدیریت بحران باید توسط شرکای آلمان یا به بیان دیگر، بازیگران منطقه‌ای متحد آن انجام شود (Das Weißbuch, 2016: 64-70). در این ارتباط، به دولت‌های فرومانده، در حال فرومانده‌شدن و دولت‌های شکننده اشاره شده که اغلب آنها در غرب آسیا و شمال آفریقا واقع هستند.

استراتژی امنیت ملی آلمان هرچند ابزار اصلی حل چالش‌های مذکور را کمک به توسعه انسانی، توسعه پایدار و دیگر ابزارهای مبتنی بر هنجارهای اروپایی اعلام کرده، اما دو چابکی جدید را در سیاست امنیتی و خارجی این کشور تمهید می‌کند (Das Weißbuch, 2016: 52):

۱. حضور پررنگ‌تر دیپلماتیک آلمان در بحران‌های پیرامونی و پذیرش مسئولیت بیشتر در روندهای سیاسی حل منازعه از جمله میانجی‌گری. نتیجه این امر نیز حضور پررنگ‌تر آلمان در

۱. این سند در دو بخش تنظیم شده است که بخش اول آن به شکل تلویحی استراتژی امنیت ملی آلمان و بخش دوم راهبرد دفاعی آن است. هرچند آلمانی‌ها در نام‌گذاری این سند مانند همیشه تلاش داشته‌اند تا از عبارت واضح استراتژی امنیت ملی اجتناب کنند.

غرب آسیاست؛ ۲. استفاده از ابزارهای نظامی در تمام سطوح مأموریتی؛ از مأموریت‌های ناظر بر صلح گرفته تا عملیات‌های بشردوستانه و تا تنفیذ صلح^۱ (Das Weißbuch, 2016: 50-52). بحث عملیات‌های بشردوستانه و تنفیذ صلح در اینجا بسیار حائز اهمیت هستند. عملیات‌های بشردوستانه بر اساس مسئولیت حمایت اصولاً مورد مناقشه در سطح بین‌المللی است. نمونه بارز آن لیبی و قطعنامه ۱۹۷۳ است. اما تنفیذ صلح می‌تواند به مداخله نظامی مستقیم آلمان در محیط پیرامونی از جمله مناجر شود. مجوزهای تنفیذ صلح از سوی شورای امنیت صادر می‌شود و به فصل هفتم منشور ملل متحد استناد و تهدید یا کاربرد زور را مجاز اعلام می‌کند.

کارویژه اصلی تنفیذ صلح، حفظ و اعاده صلح و نظم در مناطقی است که دچار ستیز مسلحانه یا بی‌ثباتی هستند. این دکترین جدید حقوقی بیشتر به‌مثابه پاسخی برای جلوگیری از افزایش درگیری‌ها در داخل دولت‌ها با ابعاد قومی، مذهبی و فرهنگی است که نمونه‌های آن در سوریه، لیبی و عراق در جریان است. با این تأکید بر عملیات‌های تنفیذ صلح در استراتژی امنیت ملی آلمان در سال ۲۰۱۶ (Das Weißbuch, 2016: 50-52) مداخلات آتی آلمان در محیط پیرامونش از جمله در غرب آسیا محتمل‌تر است. با این حال، چون آلمان در غرب آسیا بیشتر تهدیدهای حیاتی دارد تا منافع حیاتی؛ رویکرد آن سلبی است تا ایجابی (احمدی، ۱۳۹۴: ۱۱۹-۱۲۲) یعنی تا جایی که بتواند از اهرم اول یعنی ابزار دیپلماتیک و اقتصادی بهره خواهد برد، اما ابزار مداخله نظامی را نیز مدنظر قرار خواهد داد.

بر اساس استراتژی امنیت ملی آلمان در سال ۲۰۱۶، با وجود اهمیت و اولویت دادن به سیاست دفاعی و امنیتی مشترک اروپایی^۲، ناتو همچنان لنگرگاه و چارچوب اصلی سیاست امنیتی و دفاعی آلمان است (Das Weißbuch, 2016: 64-70) یعنی آلمان نظم امنیتی مطلوب خود را همچنان غرب‌محور می‌داند؛ خود را تا آینده قابل پیش‌بینی در بلوک آمریکا تعریف می‌کند؛ استقلال امنیتی و دفاعی رو به تزاید خود را در خدمت منافع ناتو می‌داند؛ قدرت نظامی خود را در قالب ناتو هنجاری و مشروع می‌سازد و نمی‌خواهد بار دیگر اشتباهات خود را در دو جنگ جهانی در انتخاب متحد تکرار کند. آلمان برای ناتو در سه حوزه قائل به نقش است: دفاع جمعی،

1. Peace Enforcement

2. CDSP

مدیریت بحران بین‌المللی و امنیت مبتنی بر همکاری. در بخش دفاع جمعی سند استراتژی امنیت ملی آلمان بر بازدارندگی راهبردی ناتو، مقابله با خشونت و تهدیدهای خشونت‌آمیز و بی‌ثباتی‌ها در پیرامون ناتو - که مراد بیشتر پیرامون اتحادیه اروپاست - تأکید دارد (Das Weißbuch, 2016: 64-70). در استراتژی امنیت ملی آلمان تأکید شده که آلمان کمک‌های بسیاری به افزایش توان بازدارندگی هسته‌ای، دفاعی، اطمینان‌دهی مجدد (Das Weißbuch, 2016: 64-70) نظیر مانور، اعزام نیرو به استونی، لتونی، لیتوانی و حتی لهستان و تهمیدات مدیریت بحران داشته و خواهد داشت.

در این سند بر اینکه ناتو اتحادی هسته‌ای باقی بماند و از چتر هسته‌ای آن استفاده شود و آلمان نیز بخش مهمی از سیاست هسته‌ای و برنامه‌ریزی هسته‌ای ناتو در نظر گرفته شود، تأکید شده است (Das Weißbuch, 2016: 64-70). در این سند همچنین به سیستم دفاع موشکی و تقویت و گسترش آن اشاره شده، اما در تهدیدیابی آن، به‌جای روسیه از پیرامون جنوبی ناتو نام برده شده است که تلویحاً بر ایران دلالت دارد (Das Weißbuch, 2016: 69). استراتژی امنیت ملی آلمان در بحث مدیریت بحران که بیشتر ناظر بر هلال بحران جنوبی آلمان یعنی هلال بحران از شرق اوکراین تا غرب آفریقا است، ناتو را از قالب مأموریت‌های سنتی و بنیادین آن خارج می‌کند و مدعی می‌شود که ناتو می‌تواند از سوی جامعه بین‌المللی (غرب‌محور) در این زمینه اقدام کند (Das Weißbuch, 2016: 80-82). نکته حائز اهمیت در این بحث، اشاره به توانمندسازی بازیگران منطقه‌ای (دولت‌ها یا سازمان‌ها) شریک ناتو برای برعهده‌گیری مسئولیت تأمین امنیت و ایجاد ثبات است. سند بر طرح «بهبود بخش و توانمند بساز»^۱ که طرحی آلمانی است و در مکانیزم ناتو و در ذیل طرح توانمندسازی دفاعی^۲ قرار گرفته است، تأکید دارد (Das Weißbuch, 2016: 82-85). این طرح به‌خصوص می‌تواند بر رابطه ناتو با کشورهای شورای همکاری خلیج فارس در قالب ابتکار استانبول تأکید بگذارد.

در بحث امنیت مبتنی بر همکاری^۳، تمرکز استراتژی امنیت ملی آلمان بر روی ایجاد ثبات در پیرامون فرآتلاتتیکی است که در این میان، همسایگی اروپا بیشتر مورد تأکید است (Das

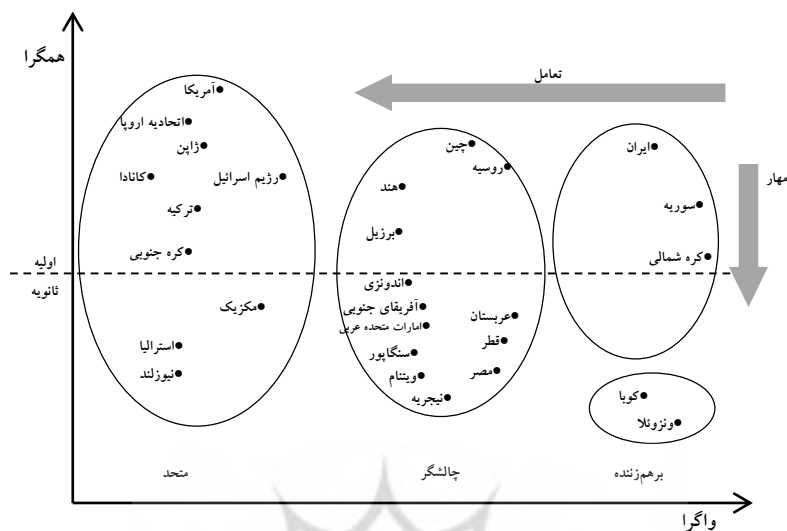
-
1. Verbessern und aktivieren
 2. The Defence Capacity Building Initiation
 3. Cooperative Security

80-77, 2016). در این بخش، آلمان به شدت از همکاری امنیتی و تقسیم کار با شرکای ناتو در زمینه امنیت و مدیریت بحران حمایت کرده و همکاری نظامی و افزایش قابلیت اقدام نظامی یکپارچه با این شرکا در محیط پیرامونی را مدنظر قرار داده است (Das, 2016: 77-80).

۲. پیامدهای نقش امنیتی آلمان در غرب آسیا برای جمهوری اسلامی ایران

لازمه درک پیامدهای نقش امنیتی آلمان در غرب آسیا برای ایران این است که نخست، درک سیاستمداران آلمانی از نقش جمهوری اسلامی ایران به بحث گذاشته شود. اهمیت این درک از آن روست که جهت‌گیری کلی سیاست‌های آلمان در منطقه در تناسب با ایران را مشخص می‌کند. در ادامه، باید ارزیابی‌ای از اقدامات عملی آن در منطقه داشت تا تصویر پیامدها واضح‌تر و واگرایی‌ها و همگرایی‌های آلمان با ایران در منطقه مشخص شود. در تبیین تلقی از ایران به عنوان بازیگر مهم و تعیین‌کننده منطقه‌ای باید گفت با افزایش تدریجی درک تهدید آلمان از ایران به‌واسطه برنامه هسته‌ای، ضدیت با رژیم صهیونیستی و آمریکا و آنچه از نگاه غرب، هژمونی ایران بر منطقه معرفی می‌شود، ایران در یک روند تکاملی در نظام روابط راهبردی آلمان در زمره بازیگران اخلاص‌گر یا برهم‌زننده نظم جهانی و مانع تأمین منافع ملی آلمان لحاظ می‌شود (نمودار ۲). همان‌طور که در نمودار ۲ دیده می‌شود، بر این اساس ایران دارای بیشترین واگرایی با منافع آلمان است و به‌خاطر قرارگرفتن در سطح اولیه روابط، به بالاترین سطح مهار نیاز دارد.

هرچند از شدت این نگاه بعد از سال ۲۰۱۵ و رسیدن به توافق هسته‌ای کاسته شده و بسیاری در آلمان بر این باورند که برجام، روابط ایران و اروپا را از حالت امنیتی شده خارج کرده است، اما همچنان موضوع موشکی، حمایت ایران از محور مقاومت، نقش ایران در سوریه و حمایت از دولت بشار اسد و به‌طور کلی، آنچه آلمان نفوذ منطقه‌ای ایران می‌خواند و آن را منفی و مخرب ارزیابی می‌کند (SWP & GMF, 2013: 30-31) باعث شده‌اند تا ایران از دید دولت آلمان نه یک متحد، شریک یا همکار، بلکه بازیگری مشکل‌آفرین باشد که باید با آن مدارا و آن را مهار کرد.



نمودار ۲. روابط راهبردی آلمان و جایگاه ایران در این روابط (SWP & GMF, 2013: 31).

چنین نگاهی در رویکرد آلمان به ایران تحت عنوان «مهار از طریق تعامل»^۱ تبلور یافته است که از مهم‌ترین ویژگی‌های آن می‌توان به پررنگ‌بودن عنصر مهار، ضمن حفظ سطوح مختلفی از تعامل اقتصادی و سیاسی و همکاری‌های موضوعی، تقویت محور فرآتلاتنیکی و اروپایی در موضوع ایران و همراهی با فشارهای انگلیس و فرانسه بر ایران و امنیتی شدن هرچه بیشتر روابط دوجانبه اشاره کرد (احمدی، ۱۳۹۴: ۱۵۵-۱۵۸). در این ارتباط هرچند بعد از برجام روابط دو طرف گام در مسیر غیرامنیتی‌سازی برخی موضوعات گذاشته و از میزان اهمیت برخی از مسائل چون موضوع هسته‌ای، حقوق بشر و وضعیت عراق و افغانستان کاسته شده، اما همچنان موضوعات امنیتی مهمی چون توان موشکی ایران، ثبات و امنیت منطقه‌ای و امنیت رژیم اسرائیل شاکله روابط ایران با آلمان را تحت تأثیر قرار داده و از عادی‌شدن آن جلوگیری کرده است.

در مورد ارزیابی اقدامات عملی آلمان در غرب آسیا و نتایج آنها توجه به دو نکته ضروری است: نخست، اینکه در بین عوامل مؤثر بر سیاست خارجی آلمان در قبال غرب آسیا، تغییر ژئوپلیتیکی این منطقه و برهم‌خوردن نظم مطلوب غرب در آن تأثیرگذاری بالاتری را داشته است. دوم، اینکه این تحولات نگرش آلمان به غرب آسیا و به‌خصوص ایران را بیش از پیش

1. Eindämmung durch Engagement

ژئوپلیتیکی و امنیتی کرده است. با در نظر داشتن این دو نکته می‌توان شاهد اقدامات زیر به عنوان جلوه‌هایی از حضور ژئوپلیتیکی تر آلمان در منطقه و در واکنش به تحولات فوق بود:

الف. تقویت روابط با شورای همکاری خلیج فارس در سطوح و حوزه‌های مختلف: از سال ۲۰۰۱ به بعد و به دنبال اشغال عراق و شدت یافتن مسئله هسته‌ای ایران، سیاستمداران آلمانی پی بردند که کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس می‌توانند در سطوح مختلفی تأثیرگذار باشند. بنابراین، به‌مرور می‌توان شاهد اهمیت یافتن کشورهای عربستان و امارات در سیاست خارجی آلمان در قبال غرب آسیا و کمک این کشورها به مسائل مهم آلمان در منطقه بود. تحولات اخیر در منطقه غرب آسیا و افزایش بحران‌های ناشی از آن برای اروپا و آلمان نیز باعث تشدید تمرکز برلین بر روابط با کشورهای خلیج فارس و تعاملات گسترده‌تر با آنها شده است. همان‌طور که در بحث ابزارهای امنیتی آلمان در قبال امنیت غرب آسیا اشاره شد، این کشور در بحث مدیریت بحران و توانمندسازی بازیگران منطقه‌ای (دولت‌ها یا سازمان‌ها) شریک ناتو برای برعهده‌گیری مسئولیت تأمین امنیت و ایجاد ثبات مدنظر غرب است. بهبودبخشی و توانمندسازی متحدان و شرکا باید از طریق فروش تسلیحات، آموزش نظامی، پشتیبانی اطلاعاتی، مشاوره و ارائه طرح‌های دفاعی رخ دهد. این امر به‌خصوص می‌تواند بر رابطه ناتو با کشورهای شورای همکاری خلیج فارس در قالب ابتکار استانبول تأکید بگذارد و اصولاً در چنین صورتی، جهت آن ضدایرانی خواهد بود.

در بحث امنیت مبتنی بر همکاری نیز استراتژی امنیت ملی آلمان به‌شدت از همکاری امنیتی و تقسیم کار با شرکای ناتو در زمینه امنیت و مدیریت بحران حمایت کرده و همکاری نظامی و افزایش قابلیت اقدام نظامی یکپارچه با این شرکا در محیط پیرامونی را مدنظر قرار داده است. این بخش نیز بیشتر مبتنی بر همکاری‌های نظامی و امنیتی با شرکای غیرعضو ناتو نظیر اعضای شورای همکاری خلیج فارس و رژیم اسرائیل است (Das Weißbuch, 2016: 77-80).

ب. بحران یمن: موضع اعلامی آلمان در قبال تهاجم نظامی عربستان و متحدانش به یمن و بروز بحران انسانی، توقف حملات و پیدا کردن راه‌حلی سیاسی برای آن بوده است (The Federal Foreign Office, 2018). این موضع آلمان تا حد زیادی نزدیک به موضع اتحادیه اروپاست که از گسترش بحران‌های پیرامونی به سبب تأثیرات سرریزانه آن برای اروپا احساس

تهدید می‌کند. ملاحظات بشردوستانه این بحران نیز سبب شده تا آلمان بر لزوم اتخاذ اقدامات لازم برای مقابله با وضعیت انسانی فوق‌العاده وخیم یمن تأکید کند و در سال ۲۰۱۷ صادرات تسلیحات به عربستان سعودی را متوقف سازد. با این حال، همان‌طور که سند استراتژی امنیت ملی آلمان در سال ۲۰۱۶ نشان می‌دهد، حمایت برلین از ریاض در چارچوب سیاست‌های کلان غرب برای حفظ رژیم‌های وابسته، کمک به بقای آنها و حفظ نظم مطلوب غرب در غرب آسیا است. بنابراین، دولت آلمان هرچند بر اثر فشارهای افکار عمومی به انتقاد از عربستان روی آورده، اما در عین حال تلاش کرده تا به نوعی مسئولیت آن را در قبال بحران یمن به واسطه سرزنش ایران و حمایت آن از حوثی‌ها کم‌رنگ کند.

در این ارتباط دولت آلمان نسبت به حمله موشکی از یمن به ریاض واکنش نشان داده و آن را به شدت محکوم کرده است. آلمان در این زمینه نگرانی جدی خود را از ارسال سلاح توسط ایران به یمن اعلام کرده و مدعی نقض قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل متحد از سوی ایران شده است (The Federal Foreign Office, 2018).

ج. نقش اطلاعاتی و دیپلماتیک در بحران سوریه: با افزایش درگیری‌ها در سوریه و مصمم شدن غرب برای تغییر حکومت در این کشور، ارتباطات دولت آلمان با اپوزیسیون سوری به مرور زمان ابعاد وسیع‌تری به خود گرفت و دولت آلمان عملاً خود را درگیر اقدامات دیپلماتیک و اطلاعاتی پروژه عبور از اسد و دوران پس از او کرد. بررسی سیر اقدامات آلمان در قبال بحران سوریه نشان می‌دهد که اقدامات این کشور علیه حکومت بشار اسد با افزایش شدت درگیری‌ها از ماهیت صرفاً امدادسانی و حل مناقشه به وسیله راه‌های صلح‌آمیز خارج شده و به اقدام برای تغییر نظام در سوریه بواسطه مشارکت در جنگ علیه داعش انجامیده است (The Day After, 2012). در واقع، با شدت یافتن بحران در سوریه و به خصوص راه‌افتادن موج پناهجویان به مرزهای اروپا و آلمان از یک سو و حملات تروریستی عناصر داعشی در خاک اروپا از سوی دیگر، به خاطر تغییر درک تهدید آلمان از بحران سوریه، در ۱ دسامبر ۲۰۱۵ دولت این کشور اعلام کرد که طرحی را برای حمایت نظامی از جنگ فرانسه علیه داعش به تصویب رسانده و به بوندستاگ ارائه کرده است (Müller-Neuhof, 2015). هرچند طرح مذکور بیشتر در چارچوب عملیات حمایت و پشتیبانی از جنگ علیه داعش

قرار می‌گیرد، به لحاظ گسیل نیرو به صحنه نبرد، سطح مشارکت و عدول از سیاست پرهیز از جنگ آلمان فدرال بعد از جنگ دوم جهانی حائز اهمیت است.

د. نقش اصلی در توافق اتحادیه اروپا با ترکیه بر سر بحران پناهندگان سوری: با افزایش شدید تعداد آوارگان سوری و عراقی از سال ۲۰۱۵ به بعد و هجوم آنها به مرزهای اروپا و اتخاذ سیاست آغوش باز از سوی مرکل برای پذیرش آنها، دیری نگذشت که برلین خود را در معرض سیل پناهندگان دید و به واسطه مخالفت جریان‌های راست، دولت مرکل به شدت تحت فشار قرار گرفت. دولت آلمان برای حل این بحران که می‌توانست پایان ناخوشایندی را برای مرکل و کابینه او رقم بزند، اتحادیه اروپا را تشویق کرد تا با ترکیه بر سر جلوگیری از بازگشت پناهندگان به توافق دست یابد. بعد از مذاکرات طولانی اتحادیه اروپا با ترکیه، طرفین در مارس ۲۰۱۶ به این توافق دست یافتند که اتحادیه اروپا در قبال ارائه برخی امتیازات به ترکیه از قبیل فعال کردن فرایند پذیرش ترکیه در اتحادیه اروپا، لغو مقررات روادید برای شهروندان ترکیه در سفر به اتحادیه اروپا (توافق شنگن) و کمک سه میلیارد یورویی به آنکارا برای هزینه اسکان پناهجویان که بعدها به شش میلیارد یورو افزایش یافت، از ترکیه بخواهد تا مانع عبور پناهجویان از غرب آسیا و شامات به اروپا شود (Deutsche Welle, 2018). نحوه مدیریت روابط با ترکیه از سال ۲۰۱۶ به این سو برای آلمان خود تبدیل به مسئله شده و به دلیل جایگاه آنکارا در سیاست خاورمیانه‌ای آلمان، برلین چالش‌های بیشتری را از این سو تجربه می‌کند.

ه. حضور نظامی در اقلیم کردستان عراق به بهانه مبارزه با داعش: به دنبال اشغال عراق توسط آمریکا در سال ۲۰۰۳ و بی‌ثباتی این کشور، آلمان توجه خاصی به ایجاد امنیت و ثبات در عراق و حفظ یکپارچگی آن نشان داده و تعاملات سیاسی گسترده‌ای با دولت شیعی عراق داشته است. با ظهور داعش و اشغال بخش‌های گسترده‌ای از خاک عراق و سوریه توسط این گروه، توجه آلمان به عراق بیش از پیش افزایش یافت و چون آلمان دارای تهدیدهای حیاتی و نه منافع حیاتی در غرب آسیاست، این تغییر درک تهدید، آن را به مشارکت فعال در امر ایجاد امنیت و ثبات و حفظ تمامیت ارضی عراق هدایت کرد. کردهای عراق و ترکیه به شکل سنتی دارای روابط نزدیک با آلمان هستند که تا حد زیادی به حضور دیاسپورای کردی در آلمان و لابی آنها در این کشور از یک سو و پتانسیل کردها برای تسهیل حضور آلمان در غرب آسیا از

سوی دیگر، بازمی‌گردد. علاوه بر این، بر اساس راهبرد برلین در زمینه امنیت مبتنی بر همکاری نیز آلمان خود را موظف به حمایت از شرکایی چون کردها می‌داند و از همکاری نظامی و افزایش قابلیت اقدام نظامی آنها حمایت می‌کند (Bundesregierung, 2014). کمک مستشاری، آموزشی و نظامی به نیروهای پیشمرگه و ارسال تسلیحات به اقلیم کردی و حضور در ائتلاف بین‌المللی به رهبری آمریکا علیه داعش، نمود چنین راهبردی است.

و. نقش احتمالی آلمان در گسترش چتر بازدارندگی هسته‌ای و دفاع موشکی ناتو به غرب آسیا: هرچند آلمان در زمینه هسته‌ای خود را متعهد و ملتزم به رژیم منع گسترش و خلع سلاح کامل هسته‌ای در دنیا اعلام کرده است، اما تا رسیدن به آن زمان بهره‌مندی از چتر هسته‌ای ناتو را اولویت اصلی دفاعی و رکن عینی بازدارندگی هسته‌ای خود می‌داند. همان‌طور که گفته شد، در استراتژی امنیت ملی آلمان تأکید شده که این کشور کمک‌های بسیاری به افزایش توان بازدارندگی هسته‌ای، دفاعی، اطمینان‌دهی مجدد ناتو و تهمیدات مدیریت بحران داشته و خواهد داشت. در این راهبرد، بر اینکه ناتو اتحادی هسته‌ای باقی بماند و از چتر هسته‌ای آن استفاده شود و آلمان نیز بخش مهمی از سیاست هسته‌ای و برنامه‌ریزی هسته‌ای ناتو در نظر گرفته شود، تأکید شده است (Das Weißbuch, 2016: 64-70). در زمینه دفاع موشکی نیز سند استراتژی امنیت ملی آلمان بر تقویت و گسترش سیستم دفاع موشکی ناتو تأکید دارد و ضمن توجه اصلی به تهدید ناشی از روسیه در این زمینه که البته سند آشکارا به آن اشاره نکرده، در تهدیدیابی از پیرامون جنوبی ناتو نام برده است که تلویحاً بر ایران دلالت دارد (Das Weißbuch, 2016: 69). بنابراین، هم در بحث چتر هسته‌ای ناتو و هم در بحث سپر دفاع موشکی آن، منافع ایران دخیل است. نکته جدید در این زمینه اهمیت دادن به جنگ‌های ترکیبی^۱ است و مقابله با آنها را بر اساس ماده ۵ معاهده ناتو مجاز می‌داند. این نکته هم می‌تواند در آینده مستمسکی برای برخورد با ایران باشد.

ز. تداوم حضور نظامی در افغانستان: آلمان با وجود پایان یافتن مأموریت نیروهایش تحت فرماندهی آیساف در افغانستان در پایان سال ۲۰۱۴، همچنان نقش خود را در چارچوب مأموریت ناتو در افغانستان حفظ کرده است. در این زمینه و به خصوص پس از پایان مأموریت آیساف، آلمان در چارچوب موافقتنامه‌های بین‌المللی مانند دیگر بازیگران بین‌المللی خود را

موظف به ارائه کمک‌های بلندمدت می‌داند؛ مانند موافقت‌نامه استراتژیک آلمان و افغانستان که امضای آن از طرف کرزای و مرکل پیش از اجلاس مشترک گروه هشت با ناتو در شیکاگو در سال ۲۰۱۲ صورت گرفت و آلمان را متعهد می‌کند پس از خروج نیروهایش از افغانستان دست‌کم تا ۱۰ سال آینده در تمام زمینه‌ها برای بازسازی افغانستان و تأمین مالی نیروهای امنیتی آن کشور فعال باقی بماند (Bundesregierung, 2014).

ح. تلاش برای ایفای نقش میانجی‌گری در منطقه: اگر مولفه‌های فوق بیشتر بر جنبه مهار ایران تأکید دارند، این مولفه را باید به‌عنوان عنصر تعاملی در رویکرد «مهار از طریق تعامل» مورد توجه قرار داد. میانجی‌گری علاوه بر اینکه از ستون‌های بیسمارکی سیاست خاورمیانه‌ای آلمان به حساب می‌آید، نشان از حضور پررنگ‌تر آلمان در غرب آسیا و بحران‌های آن و استفاده از این سازوکار حل بحران دارد. همان‌طور که گفته شد، بازخیزش رقابت ژئوپلیتیک بین ایران و عربستان سعودی از جمله پویایی‌هایی است که بر محیط امنیتی غرب آسیا به شدت تأثیر گذارده و از طریق دامن‌زدن به بحران‌هایی نظیر روانه‌کردن هزاران پناهنده و مهاجر به اروپا و به‌ویژه آلمان و به مخاطره انداختن امنیت مرزهای اروپا، توانسته تا امنیت ملی آلمان را تحت تأثیر قرار دهد و پای این کشور را به منطقه بیش از پیش باز کند؛ که تلاش‌های آلمان برای میانجی‌گری میان ایران و عربستان از یک سو و عربستان و قطر از سوی دیگر، در این چارچوب قابل فهم است. این مهم در سخنان فرانک والتر اشتاین‌مایر، وزیر امور خارجه پیشین آلمان، پیش از سفر به تهران و ریاض در بهمن ۱۳۹۴ به خوبی دیده می‌شود: «حتی برای منافع خودمان هم که شده، باید تمام تلاش خود را به کار بندیم تا این بحران دامنه‌ای افسارگسیخته پیدا نکند و از امکانات خود استفاده کنیم تا مسیرهای گفت‌وگو حفظ شوند و زمینه برای برقراری اعتماد میان ایران و عربستان فراهم آید» (Sturm, 2015).

هرچند این تلاش آلمان برای میانجی‌گری بین ایران و عربستان موفق نبود، اما همان منطق ورای این عمل باعث شد تا آلمان در ژوئن ۲۰۱۷ و بعد از بروز بحران در روابط قطر با عربستان، هنگام سفر عادل الجبیر وزیر خارجه عربستان سعودی به برلین، پیشنهاد میانجی‌گری دهد تا به گفته او اتحاد میان اعضای ائتلاف علیه داعش محکم بماند و در میان کشورهای عرب منطقه دوستی برقرار باشد (Hurriyet, 2017).

ط. تلاش برای ایفای نقش مثبت در حل مسئله هسته‌ای ایران: این مولفه نیز مانند نقش میانجی‌گری، بر جنبه تعاملی رویکرد «مهار از طریق تعامل» آلمان در قبال جمهوری اسلامی ایران دلالت دارد. در دهه گذشته یکی از اولویت‌های اصلی آلمان در روابط با ایران، یافتن راه‌حلی دیپلماتیک برای مناقشه غرب با ایران بر سر فعالیت‌های هسته‌ای بوده است. آلمان از زمان «گفتگوهای انتقادی» اتحادیه اروپا با ایران، وارد بحث هسته‌ای شد. در ادامه، در چارچوب «گفتگوهای سازنده» اولویت اصلی به برنامه هسته‌ای ایران داده شد و آلمان تلاش کرد با استفاده از روابط خود با ایران، به راه‌حلی دیپلماتیک در این زمینه دست یابد. به دنبال اجرائشدن تعهدات «توافق پاریس» از سوی غرب و خروج ایران از این توافق، آلمان در همراهی با دیگر قدرت‌های غربی از ارجاع پرونده هسته‌ای ایران به شورای امنیت سازمان ملل در اوایل سال ۲۰۰۶ حمایت کرد و از آن زمان به بعد در قالب اروپا ۳+۳ به تمام قطعنامه‌های سازمان ملل علیه ایران رأی داد. آلمان حتی در دسامبر ۲۰۰۸ خواستار تحریم‌هایی شدیدتر از تحریم‌های سازمان ملل علیه ایران شد (عامری، ۱۳۸۵: ۱۰). در ادامه روند مذاکرات میان گروه ۱+۵ با ایران، مقامات آلمانی هرچند گاه با افزایش تحریم‌ها و شدت مهار ایران مخالفت کرده‌اند، از حامیان چهارمین قطعنامه شورای امنیت علیه ایران در ژوئن ۲۰۱۰ و از بنیان قطعنامه تحریم‌های اتحادیه اروپا در ژوئیه ۲۰۱۰ بوده‌اند.

با این حال، این کشور به واسطه رویکرد متعادل خود و حفظ کانال‌های ارتباطی خوب با ایران، نقش مؤثری در مذاکراتی داشت که به برجام انجامید و در حفظ و تداوم برجام نیز تا به امروز نقش مهمی ایفا کرده است.

نتیجه‌گیری

در این مقاله نشان داده شد که سیاست خارجی آلمان در قبال غرب آسیا بعد از اتحاد مجدد و به‌ویژه در یک دهه اخیر دچار چه تحولی شده و بنیان‌های اصلی امروزی آن چه هستند. با توجه به مواضع رسمی مقامات ارشد آلمانی و اسناد بالادستی منتشر شده از سوی آنها نظیر

نتایج بررسی سیاست خارجی آلمان در سال ۲۰۱۴، استراتژی امنیت ملی این کشور در سال ۲۰۱۶ و نیز پژوهش‌های فراوان منتشرشده توسط اندیشکده‌های امنیتی و سیاست خارجی آلمان که در این مقاله به نمونه‌های مهمی از آنها استناد شد، می‌توان گفت آلمان مایل به ایفای نقش پررنگ‌تر، سریع‌تر و جدی‌تر امنیتی در هماهنگی با اتحادیه اروپا و آمریکا در محیط پیرامونی خود است و آمادگی‌اش را برای رهبری مدیریت چالش‌های فعلی و آتی امنیتی با در نظر گرفتن محدودیت‌های قدرت و ارزش‌های آلمان اعلام کرده است (Gabriel, 2017). بنابراین، برلین با عبور از تحفظ تاریخی‌اش برای استفاده از زور، تلاش برای تغییر در سازمان ملل و ایفای نقش در شکل‌دهی به نظم منطقه‌ای و جهانی نوظهور، در راستای عادی‌سازی آلمان و قدرت آن در چارچوب‌های چندجانبه غربی با محوریت اتحادیه اروپا و ناتو گام برداشته است که می‌تواند بروزهایی ژئوپلیتیکی در نقاط مختلف از جمله در غرب آسیا داشته باشد.

این امر در کنار سازوکارهای اعلامی آلمان نظیر میانجی‌گری، مأموریت‌های ناظر بر صلح، عملیات‌های بشردوستانه، تنفیذ صلح، بهبودبخشی و توانمندسازی متحدان و شرکا از طریق فروش تسلیحات، آموزش نظامی، پشتیبانی اطلاعاتی، مشاوره و ارائه طرح‌های دفاعی سبب خواهد شد تا برلین در سال‌های آینده نقش پررنگ‌تری را در غرب آسیا و شمال آفریقا ایفا کند.

بدون تردید جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان بازیگری با اهمیت بالای ژئوپلیتیکی از مخاطبان اصلی سیاست خارجی جدید آلمان در قبال غرب آسیا خواهد بود و در سطوح و موضوعات مختلف آن از بحث هسته‌ای گرفته تا نظام امنیت منطقه‌ای و از برخورد با چالش‌هایی چون افراطی‌گری فرقه‌ای و قومی گرفته تا امنیت انرژی، تعامل مستقیمی خواهد داشت. در این ارتباط، کنترل‌ناپذیر شدن یا سخت‌تر شدن کنترل ایران و حرکت فزاینده آن به‌سوی تبدیل شدن به قدرت برتر منطقه‌ای به‌ویژه بعد از برجام باعث تضاد منافع بیشتر آلمان با ایران شده و نگاه امنیتی آن در قبال ایران را تشدید کرده است. چون طبق استراتژی امنیت ملی آلمان این کشور موظف شده تا به شرکایش در مدیریت منازعات به شکل مستقل و توسط خود آنها کمک کند، یعنی حلقه اول مدیریت بحران باید توسط شرکای آلمان و بازیگران

منطقه‌ای متحد آن تشکیل شود، این امر می‌تواند برخلاف منافع ایران باشد و آلمان را در برخی از مسائل مهم منطقه‌ای در مقابل آن قرار دهد؛ موضوعی که موارد مهم آن در بخش پیامدهای نقش آلمان در غرب آسیا برای ایران مورد بحث و بررسی قرار گرفت.

با این حال توجه به دو نکته بسیار ضروری است: نخست، بیان اینکه نتیجه ملموس کمرنگ‌شدن یا کنار گذاشتن مفروضات قبلی درباره منطقه از سوی آلمان چه بوده و به چه سیاست عملی‌ای در این زمینه منتج شده است، کمی سخت و حتی زود است؛ چون این سیاست همچنان در حال تکمیل است و آلمانی‌ها در حال تعریف منافع خود هستند و با در نظر گرفتن محدودیت‌های‌شان در زمینه قدرت نرم و سخت در منطقه، بیشتر در مرحله تبیین سیاست‌ها و هماهنگی‌های داخلی و در سطح اتحادیه اروپا هستند تا اینکه راهبرد مشخصی را ارائه کرده و به دنبال پیاده‌سازی آن باشند. آنچه گفته شد، بیشتر ناظر بر یک روند است و در بازه زمانی میان‌مدت و حتی بلندمدت باید انتظار ظهور و بروزش را داشت. نگاهی به اولویت‌های کنونی سیاست خارجی آلمان یا ضرورت‌های این سیاست از سوی افکار عمومی این کشور نشان می‌دهد (Körber-Stiftung, 2017) که غرب آسیا در اولویت آلمان نیست و دولت این کشور تا حد ممکن سعی می‌کند از مداخله در امور آن پرهیز کند. بنابراین، نباید نقش و اهمیت آلمان در غرب آسیا را بزرگ‌نمایی کرد. دوم، اینکه تهدیدانگاری محض از نقش آلمان در غرب آسیا برای جمهوری اسلامی ایران امری اشتباه خواهد بود و باعث نادیده‌گرفتن ظرفیت‌های مفید حضور سازنده آن در منطقه برای تهران خواهد شد.

در زمینه ظرفیت‌های آلمان برای ایران در منطقه می‌توان موارد زیر را برشمرد:

الف. نگاه منفی فرهنگ سیاسی و افکار عمومی آلمان به استفاده از زور برای حل بحران‌ها: برای نمونه، در این مورد می‌توان به مخالفت آن با مداخله در لیبی و مشارکت نکردن در حمله آمریکا و متحدان اروپاییش به سوریه و اولویت‌دهی و تأکید بر ابزارهای سیاسی حل منازعه از جمله مذاکره، میانجی‌گری، مأموریت‌های ناظر بر صلح و اقداماتی از این قبیل اشاره کرد (Körber-Stiftung, 2017)؛

ب. حمایت از منع گسترش و رژیم‌های کنترل تسلیحات: برجام فرصتی طلایی برای سیاست منع گسترش هسته‌ای آلمان فراهم آورده است. از دید اتحادیه اروپا و به‌خصوص بازیگرانی

چون آلمان که بحث خلیج سلاح کامل هسته‌ای را دنبال می‌کند، توافق هسته‌ای ایران با جان‌دادن به ان‌پی‌تی و تقویت آن عملاً الگوی خوبی برای کشورهای دیگر در این زمینه خواهد بود و فشار را بر روی کشورهای دارای سلاح هسته‌ای برای منع گسترش و کاهش هرچه بیشتر تسلیحات بیش از پیش افزایش خواهد داد؛ امری که کاملاً در راستای منافع ملی ایران قرار دارد و می‌تواند رژیم صهیونیستی را تحت فشار قرار دهد و آن را در منطقه بیش از پیش منزوی کند.

ج. اعتقاد به نظم چندجانبه و فراگیر بر اساس نظم جهان چندقطبی: «جهان جی ایکس»^۱ با قطب‌های متعدد قدرت، مطلوب دولت آلمان است. منظور از این جهان، جهانی با قطب‌های احتمالاً کمتر از تعداد کشورهای «گروه بیست» و بیشتر از تعداد کشورهای «گروه هفت» است که وجود قواعد و ساختارهای الزام‌آور از مهم‌ترین ویژگی‌های آن خواهد بود. چندقطبی بودن در عین حفظ التزام به نظم و چارچوب، مهم‌ترین وجه مشخصه این نظام است (Gabriel, 2017). چنین نگرشی به نظام بین‌الملل و نظم‌های منطقه‌ای منتج از آن با چارچوب‌های کلان سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران سازگاری و هماهنگی بیشتری دارد تا نظامی که مطلوب و مدنظر آمریکاست.

د. اهمیت ثبات منطقه‌ای برای آلمان و استفاده از تجربه این کشور برای رسیدن به الگوی امنیت دسته‌جمعی در غرب آسیا: از جمله منافع کلیدی مشترک ایران و آلمان، امنیت و ثبات در منطقه و انا است. اگر آلمان و دیگر دولت‌های اروپایی اقدامات سازنده ایران در منطقه نظیر مواضع سازنده در قبال افغانستان، عراق، خلیج فارس و مبارزه با داعش را بپذیرند، امکان ایجاد ساختارهای امنیت منطقه‌ای فراهم می‌آید؛ ساختارهایی که تأمین‌کننده منافع هر دو طرف و بازیگران دیگر خواهند بود. آلمان به‌خاطر تجربه در ایجاد چنین ساختاری در اروپا یعنی مشارکت در تأسیس «سازمان امنیت و همکاری اروپا» می‌تواند در ارتباط تنگاتنگ با ایران، نقش مهمی در این زمینه ایفا کند. علاوه بر این، به‌خاطر شباهت‌های بین ایران و آلمان از نظر احاطه شدن توسط همسایگان ضعیف‌تر، می‌توان از تجربه آلمان در اروپا برای رسیدن به الگوی

۱. GX

امنیت منطقه‌ای استفاده کرد. یک الگوی کارآمد در این زمینه، سازوکار حل مناقشه کنفرانس امنیت و همکاری در اروپاست. این کنفرانس، چهل سال پیش برگزار شد و عامل ایجاد سازمانی شد که هنوز بعد از جنگ سرد اهمیت خود را از دست نداده و ابزار خوبی برای مدیریت منازعات از جمله بحران اوکراین بوده است.

به‌خاطر تجربه آلمان، طرح مذاکرات می‌تواند از طریق این بازیگر فرامنطقه‌ای بیان شود و این کشور نیز اعضا را دعوت و مذاکرات را مدیریت کند. هرچند گزینه‌های چین بازیگر خارجی‌ای می‌تواند ترکیب‌های متفاوتی از آمریکا، اتحادیه اروپا، روسیه، چین، هند و ژاپن یا به‌شکل محدودتر شامل اتحادیه اروپا و چین یا ژاپن و آلمان باشد، ژاپن و آلمان به‌خاطر فقدان سابقه استعماری در منطقه، داشتن وزن بالا در سازمان ملل و روابط خوب با آمریکا، برای این کار مناسب‌ترند. تأسیس سازمان همکاری و امنیت خلیج فارس باعث افزایش همکاری در زمینه تجارت و صنعت خواهد شد که هر دو مذاکرات فوق می‌تواند اعتمادساز باشد و از سازوکار حل مناقشه کنفرانس امنیت و همکاری در اروپا بهره‌گیرد.

ه. امکان همکاری‌های موردی و کارکردی: تا فراهم شدن شرایط برای کنفرانس مذکور، می‌توان از همکاری‌های موردی و کارکردی به امید سرریزی آنها در حوزه‌های سیاسی و امنیتی استفاده کرد. بر اساس استراتژی امنیت ملی آلمان در سال ۲۰۱۶ این کشور توسعه انسانی، توسعه پایدار و دیگر ابزارهای مبتنی بر هنجارهای بین‌المللی را از ابزارهای اصلی حل چالش‌ها در مناطق مختلف دنیا می‌داند. بر این اساس، همکاری بین ایران و آلمان با همراهی کشورهای دیگر منطقه در موضوعاتی چون اقتصاد و تجارت، امنیت انرژی، همکاری‌های علمی و فنی، مبارزه با تروریسم، مقابله با مهاجرت غیرقانونی، مقابله با قاچاق مواد مخدر، مقابله با چالش‌های زیست‌محیطی و مواردی این‌چنینی ممکن است تأثیرات مثبت منطقه‌ای ایجاد کند.

و. پیگیری رویکرد تعاملی با ایران: بررسی سیر تاریخی روابط ایران با آلمان نشان می‌دهد که آلمان بدون داشتن پیشینه استعماری در ایران و منطقه همواره تلاش کرده است با استفاده از قدرت اقتصادی خود به نفوذ سیاسی در ایران دست یابد و از این نفوذ از یک سو برای تأمین اهداف خود و از سوی دیگر برای پیشبرد سیاست‌های اروپایی و فرآتلانتیکی در قبال ایران بهره‌گیرد. برای نیل به این هدف، تعامل عنصری کلیدی در تمام رویکردهای آلمان در

قبال ایران بوده است. در واقع، ایران نمونه مهم تلاش دیپلماتیک آلمان برای ارجحیت دادن به رهیافت‌های مبتنی بر تعامل به جای وادارسازی، مجازات و تغییر رژیم است (احمدی، ۱۳۹۴: ۱۵۵-۱۵۸). این سابقه به ایران فرصت می‌دهد تا محدودیت‌ها و موانع ذهنی و عینی کمتری با آلمان بر سر همکاری متعدد در غرب آسیا داشته باشد.

به موارد فوق می‌توان پتانسیل‌های دیگری را در حوزه اقتصاد، تجارت، انرژی، فقرزدایی و... اضافه کرد. با توجه ظرفیت‌های مذکور باید گفت نحوه تعامل ایران با آلمان در موضوعات مرتبط با غرب آسیا از یک سو، نیازمند در نظر گرفتن تحولاتی است که سیاست و قدرت در آلمان در حال حاضر و آینده‌ای نزدیک به خود می‌بیند و از سوی دیگر، نیازمند بازنگری جدی در روابط سنتی با این کشور و فرارفتن از دیدگاه هنجاری در قبال آن است. در این حالت، ایران با درک مقاصد، توانایی‌ها و محدودیت‌های قدرت آلمان در غرب آسیا می‌تواند از آن همان بهره‌ای را ببرد که چین و روسیه از این کشور در قاره اروپا می‌برد.

منابع

- احمدی لفورکی، بهزاد (۱۳۹۴) آلمان فدرال: سیاست خارجی، سیاست خاورمیانه‌ای و سیاست در قبال ایران، موسسه ابرار معاصر تهران.
- احمدی لفورکی، بهزاد (۱۳۹۱) روابط ج.ا.ایران و آلمان در پرتو تحولات خاورمیانه- شمال آفریقا (منطقه منا)، در: ایران و اتحادیه اروپا (جلد ۱)؛ تجارب و چشم‌اندازها، دفتر مطالعات وزارت امور خارجه.
- تقفی عامری، ناصر (۱۳۸۵) «سیاست آلمان در قبال جمهوری اسلامی ایران»، پژوهش هیجدهم، مرکز تحقیقات استراتژیک.
- Bundesregierung, Deutsche (2014) Agreement between the Government of the Federal Republic of Germany and the Government of the Islamic Republic of Afghanistan concerning Bilateral Cooperation, <http://afghanistan-un.org/wp-content/uploads/2012/05/Afghanistan-and-Germany-partnership.pdf>
- Das Weißbuch zur Sicherheitspolitik und zur Zukunft der Bundeswehr (2016) Bundesministerium der Verteidigung.
- Gabriel, Sigmar (2017) Why Europe needs a new foreign policy, retrieved December 5, 2017, <https://www.auswaertiges-amt.de/en/Newsroom/berliner-forum-aussenpolitik/909376>
- Garton Ash, Timothy (2011) "Everywhere, the European project is stalling. It needs a new German engine", <https://www.theguardian.com/commentisfree/2011/jun/15/european-project-new-german-engine>
- Gauck, Joachim (2014) "Germany's role in the world: Reflections on responsibility, norms and alliances", <http://www.bundespraesident.de/SharedDocs/Reden/EN/JoachimGauck/Reden/2014/140131-Munich-Security-Conference.html>
- Grundgesetz für die Bundesrepublik Deutschland (1949) Bundesministerium der Justiz.
- Harnisch, Sebastian (2012) **German Foreign Policy: Gulliver's Travails in the 21st Century**, CQ Press.
- Hellman, Gunther (2002) Der deutsche Weg; Eine aussenpolitische.
- Maas, Heiko (2018) 'Syria Is Not Auschwitz', **Der Spiegel interview**, <http://www.spiegel.de/international/germany/interview-with-german-foreign-minister-heiko-maas-a-1203113.html>
- Mair, Stefan (2017) Economic Interests in Germany's Security Policy, <https://cisg-bonn.com/wp-content/uploads/2017/07/Stefan-Mair-Economic-Interests-in-Germany's-Security-Policy.pdf>
- Müller-Neuhof, Jost (2015) German Military Intervention in Syria Legal, lawyers rule, Der Tagesspiegel, <https://www.euractiv.com/section/justice-home-affairs/news/german-military-intervention-in-syria-legal-lawyers-rule>
- SWP and GMF (2013) New Power New Responsibility; Elements of a German Foreign and Security Policy for a Changing World, **SWP and The German Marshall Fund of the United States**.
- Perthes, Volker (2004) Germany and the Gulf: On the Way to a Policy, **SWP**.
- The Federal Foreign Office (2018) Press Release on Renewed Missile Attack on Riyadh and Other Cities in Saudi Arabia, <https://www.auswaertiges-amt.de/en/Newsroom/raketenbeschuss-riiad/1990660>
- The Federal Foreign Office (2018) Press Release on the Situation in Yemen, <https://www.auswaertiges-amt.de/en/Newsroom/jemen-konflikt/1335012>
- Schnellbach, Christoph and Joyce Man (2015) Germany and China: Embracing a Different Kind of Partnership? **CAP working paper**, http://www.cap-lmu.de/download/2015/CAP-WP_German-China-Policy-Sep2015.pdf
- Steinmeier, Frank-Walter (2015) The DNA of German Foreign Policy, <https://www.project-syndicate.org/commentary/german-foreign-policy-european-union-by-frank-walter-steinmeier-2015-02?barrier=accessreg>

- Stent, Angela (2015) Ostpolitik Reset: How Germany is Re-Evaluating its Relationship with Russia, <https://www.aicgs.org/publication/ostpolitik-reset/>
- Stiftung, Körber (2017) Einmischen Oder Zurückhalten? Eine Repräsentative Umfrage Im Auftrag der Körber-Stiftung zur Sicht der Deutschen auf die Außenpolitik, https://www.koerberstiftung.de/fileadmin/user_upload/koerber-stiftung/redaktion/handlungsfeld_internationale-verstaendigung/sonderthemen/umfrage_aussenpolitik/2016/Koerber-Stiftung_Umfrage-Aussenpolitik-2016_Zusammenfassung.pdf Sturm.
- Daniel Friedrich (2015) Wenn Berg und Berg Nicht Zusammenkommen, <https://www.welt.de/politik/deutschland/article147735802/Wenn-Berg-und-Berg-nicht-zusammenkommen.html>
- Hurriyet (2017) Saudi Foreign Minister Says Gulf States Alone Can Solve Qatar Row, <http://www.hurriyetaidailynews.com/saudi-foreign-minister-says-gulf-states-alone-can-solve-qatar-row-114056>.
- The Day After (2012) Germanforeignpolicy.com, <https://www.german-foreign-policy.com/en/news/detail/5668>
- Deutsche Welle (2018) The EU-Turkey Refugee Agreement: A Review, <http://www.dw.com/en/the-eu-turkey-refugee-agreement-a-review/a-43028295>
- Trenin, Dmitri (2013) A New Russia Policy for Germany, **Carnegie policy outlook**, https://carnegieendowment.org/files/new_german_russia_policy2013_Trenin.pdf
- Deutsche Bundesregierung (2014) Waffenlieferungen für Kurden im Irak, <https://www.bundesregierung.de/Content/DE/Artikel/2014/08/2014-08-27-waffenlieferungen-irak.html>

